

رتبیلان زابلی و رتبیل پیل*

آیا شکل صحیح کلمه رتبیل است یا زنبیل؟

مؤرخان عرب در ذکر فتوح اسلامی از قرن اول هجرت در زاوولستان و سیستان نام ملوک مقامی اینجا را که با فاتحان تازی مقابل بودند رتبیل می‌برند و چنین بنظر می‌آید که این نام یک پادشاه نبوده بلکه دودمانی بود. زیرا از اوائل قرن اول تا اواخر قرن سوم هر یکی از شاهان این سرزمین بنام رتبیل ذکر شده، و اگر یک شخص بودی مدت سه قرن دوام نداشتی.

دلیل این سخن تصریح بلاذری و مسعودی است که بعد از ذکر فتوح نخستین لشکر اسلامی تا کابل که از حدود سنه ۳۰ هـ = ۶۵۰ م دوام داشت در شرح فتوح عهد عبدالملک بن مروان (۶۵ - ۸۲ هـ) مینویسند: که رتبیل شاه نواحی بست بعد از رتبیل مقتول سابق با لشکر عرب جنگ کردی^(۱)، و ازین پدید می‌آید که دودمان شاهان زابلستان و سیستان را رتبیل گفتندی^(۲).

متاسفانه در ماخذ غیر عربی و فارسی و مسکوکات و کتیبه‌های مشکوفه تاکنون بنام رتبیل بر نخورده ایم، و نه در منابع عربی و فارسی نام

* مجله آریانا، سال بیست و چهارم (۱۳۴۵ش) شماره ۳-۴، ص ۱۴۰.

(۱) فتوح البلدان بلاذری: ۳۵۱.

(۲) مسعودی در مروج الذهب: ۳/۷۳ گوید: هر که برین سرزمین سرحد هند حکم راند او را رتبیل گویند و همین مطالب را ابن خلکان نیز تائید میکند (وفیات الاعیان: ۴۴۵/۵).

یکی ازین شاهان جز همین لقب دودمانی تصریح شیده، بنابراین ما روایات مؤرخان عرب و عجم را فراهم آورده و نتایج لازمه را ازان میگیریم:

احمد بن یحیی بن جابر معروف به البلاذری (متوفی ۲۷۹هـ) از سنه ۳۰هـ ذکر فتوح زرنج و بست و داور و رخج و زابل و کابل را آورده و در عهد امارت ربیع بن زیاد حارثی که از طرف معاویه حکمران سیستان بود (بین ۵۰ و ۶۰هـ) ذکر رتیبیل دارد، که بر زابلستان و رخج (قندهار کنونی) تا بست دست یافت و با عبیدالله بن ابی بکره بدادن یک میلیون درهم صلح کرد و در دیار خویش با اعراب تا عصر عباسیان مقاومتها نمود تا که در عهد مامون این سرزمین تا کابل مفتوح گشت و پست (برید) به آن شهر پیوسته گردید^(۳).

مؤرخان مابعد مانند احمد بن واضح یعقوبی^(۴) (حدود ۲۹۲هـ) و محمد بن جریر طبری^(۵) (۲۲۳/۳۱۰هـ) و علی بن حسین مسعودی^(۶) (متوفی ۳۴۶هـ) و مطهر بن طاهر مقدسی^(۷) (۳۵۴هـ) و ابن خلکان^(۸) (۶۰۸/۶۸۱هـ) و همچنین کتب فارسی مانند تاریخ سیستان و مجمل التواریخ و القصص و زین الاخبار گردیزی و جوامع الحکایات عوفی و غیره از رتیبیلان زابل ذکرها و داستانها دارند، که از سنه ۲۱هـ و اوایل ورود عرب بدین سرزمین تا سال (۲۵۸هـ) که یعقوب لیث برایشان دست می یافت در شهرهای زرنج و بست و

^(۳) فتوح البلدان: ۴۸۴ بیعد.

^(۴) در البلدان ۳۵ طبع نجف ۱۳۷۷ ق و تاریخ یعقوبی: ۲/۲۸۷ بیعد.

^(۵) در موارد متعدد تاریخ الامم و الملوک.

^(۶) در مروج الذهب جلد ۴، ۴۰۳.

^(۷) در البدء و التاریخ: ۶/۳۷.

^(۸) در وفیات الاعیان: ۵/۴۴۶.

پنجوای و کوهک بوده اند، و بقول بیهقی همین کوهک کنونی واقع غرب قندهار بر کنار چپ دریای ارغنداب شارستان رتیل بود^(۹).

از روی ماخذ موجوده میدانیم که رتیلان از آغاز دوره اسلامی تا ۲۵۸ هـ سمت حکمرانی و شاهی بلاد زابلستان را داشته اند، و البته بصورت فجائی خلق نشده اند، و از بقایای ملوک دوره قبل از اسلام اند ولی چون از زمان قبل از اسلام سندی از احوال این دودمان نداریم، بنابراین از روی ماخذ عربی و فارسی وجود ایشانرا تا ۲۵۸ هـ ثابت میدانیم و اگر بقرار حکم مؤرخان که یک قرن را برای سه نسل تعیین کرده اند در دو نیم قرن عهد اسلامی عدد شاهان این خانواده را بر شماریم، باید کم از کم هفت و هشت نفر ازین دودمان زندگی کرده باشند، بدین موجب:

۱. رتیل عصر خلفای راشدین از ۱ تا ۳۳ هـ بقرار روایت طبری همانست که برادرش شاه ازو به آمل گریخت و بقول مجمل التواریخ و القصص خودش کشته شد^(۱۰).
۲. رتیل مقتول عصر امویان: از ۳۴ تا ۶۶ هـ بقرار ذکر بلاذری و طبری و تاریخ سیستان.
۳. رتیل دیگر عصر اموی از ۶۷ تا ۱۰۰ هـ بقول بلاذری و یعقوبی و طبری و مقدسی و مسعودی و گردیزی و تاریخ سیستان در بست به دادن یک میلیون درهم با مسلمانان صلح کرد، و در سنه ۸۵ هـ ابن اشعث را به حجاج سپرد، وی بقول طبری رتیل اعظم است.

^(۹) تاریخ بیهقی: ۳.

^(۱۰) صفحه ۳۷۹ - ۳۰۴ طبع طهران.

۴. رتیبیل اواخر عصر اموی از ۱۰۱ تا ۱۳۳ هـ بقول بلاذری و یعقوبی و تاریخ سیستان بدربار اموی باژ نمیداد.
۵. رتیبیل اوایل عصر عباسی از ۱۳۴ تا ۱۶۶ هـ معاصر خنچل کابلشاه که دامادش ماوند به بغداد فرستاده شد. وی مطیع دربار عباسی بود^(۱۱).
۶. رتیبیل دیگر عصر عباسی از ۱۶۷ تا ۲۰۰ هـ در عصر الهادی عباسی سنه ۱۶۹ هـ برادرش اسیر شد، و او را بعراق فرستادند^(۱۲).
۷. رتیبیل سوم عصر عباسی از ۲۰۱ تا ۲۵۰ هـ که در جنگ یعقوب لیث صفاری کشته شد و برادرش به زنهار یعقوب آمد و کاکازاده اش صالح بن حجر حکمران یعقوب در رخد بود، که در سنه ۲۵۲ هـ عاصی شد و خودکشی کرد و او نام اسلامی داشت. این رتیبیل همانست که در تاریخ سیستان در قصیده محمد بن وصیف دبیر دربار یعقوب لیث نامش آمده است.
۸. پسر رتیبیل (۲۵۰ - ۲۵۸ هـ) وی پسر رتیبیل سابق الذکر بود، و تاریخ سیستان او را گبر گوید (اگر قرائت نسخه واحده مورد اعتماد باشد) بعد از قتل پدر در بست محبوس بود و در سنه ۲۵۵ هـ بگریخت و سپاه فراهم آورد و رخد بگرفت. ولی یعقوب او را شکست داد و بکابل گریخت تا در سنه ۲۵۸ هـ یعقوب او را در حصار نای (اجرستان) بگرفت و بند برنهاد^(۱۳) و درینجاست که دودمان قدیم و

^(۱۱) بلاذری - یعقوبی تاریخ سیستان.

^(۱۲) بلاذری - تاریخ سیستان.

^(۱۳) تاریخ سیستان.

تاریخ رتبیلان زابل از بین می‌رود، و بعد ازین نامی از ایشان در تاریخ دیده نمی‌شود.

ضبط‌های مختلف نام رتبیل و اصل آن

نام رتبیل در کتب عربی و فارسی به املاهای مختلف ضبط و نقل شده و کاتبان کتب خطی آنرا بانواع مختلف رتبل - رتبیل - رتبال - زنبیل - زینیل - و حتی روسل و تلپل (؟) هم آورده‌اند، و همین املاهای عجیب و غریب بوده که موجب سؤتفاهم محشی فاضل تاریخ سیستان مرحوم بهار خراسانی (روانش شاد باد) گردیده و این کلمه را از ریشه (زنده پیل) فارسی پنداشت و اصل آن را زنتییل یا زنبیل گفت^(۱۴)، و برخی از نویسندگان دیگر هم همین نظر را پذیرفتند.

راورتنی محقق معروف افغان شناس انگلیسی گوید: که این نام اصلاً در هندی رتن پال بوده و تصحیف شده است^(۱۵). ولی مؤرخان عرب مانند بلاذری و یعقوبی و مسعودی این کلمه را باتفاق (رتبیل) ضبط کرده و جمع آنرا رتباله نوشته‌اند، که قیاس است بر جمع قیصره - نامرده - اکاسره - فراغنه - تراکمه - افاغنه که این وزن جمع مکسر در عربی همواره در مورد اسمای ملوک و ملل مستعمل بود.

این کلمه طوریکه مرحوم بهار حدس زده زنده پیل = زنتییل نیست، و برای این مطلب چند دلیل موجود است:

^(۱۴) حواشی تاریخ سیستان.

^(۱۵) یادداشتها بر افغانستان (انگلیسی) ۶۳.

اولاً: مسعودی مؤرخ دانشمند و جهانگرد عربی مکرراً این نام را رتیل ضبط میکند^(۱۶)، در حالیکه همین مؤلف در همین کتاب الزندبیل را جداگانه استعمال کرده است^(۱۷)، و هر دو را خلط نمیکند. و هم کلمه زنبیل که اصلاً عربیست^(۱۸) در کتب لغت عرب جدا از الزندبیل آمده است، و همین کلمه مؤخر الذکر را عربها با مفهوم آن کاملاً بحيث کلمه دخیل و معرب می شناختند، و زندبیل بر وزن خندریس بمعنی پیل عظیم معرب است^(۱۹)، مثلاً کلمه زندبیل را بهمان معنی که فردوسی گفت: "بتن زنده پیل و بجان جبرئیل" یکنفر شاعر عربی زبان ملتانی در قصیده عربی استعمال کرده، که در مروج الذهب (۱۴/۳) موجود است، و نویری در نهاية الادب (۳۱۱/۹) از مروج نقل کرده است. همچنان مطیع بن ایاس شاعر عرب زندبیل را در اشعار خود آورده^(۲۰) و ابومنصور موهوب بن احمد جوالیقی (۴۶۵/۵هـ) زبانشناس عرب تصریح میکند که الزندبیل کلمه معربست^(۲۱) و نویسندگان قاموس و لسان العرب هم آنرا بمعنی فیل عظیم و معرب زنده پیل می شناخته اند.

^(۱۶) مروج الذهب: ۷۲/۳ و ۱۷۲/۳.

^(۱۷) مروج ۱۶/۳ و ۳۰۲/۵.

^(۱۸) لسان العرب و تاج العروس و غیره. در منتهی الارب: ۲/۲۰۳ گوید: زنبیل بالكسر کیسه و انبان، و احمد بن حسین بن احمد بن زنبیل نهاوندی راوی تاریخ بخاری است از ابوالقاسم اشقر از بخاری. و ازین پدید می آید که کلمه زنبیل بطور علم هم مستعمل بود.

^(۱۹) منتهی الارب: ۲/۲۰۴.

^(۲۰) کتاب الحيوان جاحظ: ۷/۵۰ مطیع در سنه ۱۷۰هـ وفات یافته و از شعرای دربار منصور بود و از عراق به سند سفری کرده بود (بروکلمان در تاریخ ادب عرب ۲/۱۲) به اصطلاحات عجمی آگاه بود.

^(۲۱) المعرب من الکلام الاعجمی: ۱۷۶. طبع احمدشاکر در قاهره: ۱۳۶۱ق.

همین جوالیقی که کلمهٔ زندبیل را باتمام کیفیت آن می شناخته در کتاب المعرب خود رتبیل را بمعنی ملک سجستان ضبط کرده. که در نسخ خطی به فتحهٔ راء نوشته است^(۲۲)، ازین بر می آید که لغویون عرب هر دو کلمه را جداگانه شناختندی.

ثانیاً: کلمهٔ رتبیل را شعرای عرب بهمین معنی ملک سیستان می شناختند، مثلاً فرزذق یکنفر شاعر معاصر رتبیلان (۱۰/ ۱۱۰هـ) در مدح سلیمان بن عبدالملک اموی (۹۶/ ۹۹هـ) گفت:

وتراجع الطرداء اذوثقوا

بالامن من رتبیل والشحر^(۲۳)

ازین بیت شاعر معاصر رتابله ثابت می آید که اصل کلمه رتبیل بود، نه زتبیل (کمازعم)، زیرا زتبیل وزناً و عروضاً در آن نمی گنجد، و هم زنبیل در نزد عرب مخفف زتبیل و کلمهٔ دخیل نیست، بلکه اصلاً عربیست.

ثالثاً: تازیان داستانهای مقاومت ها و پیکارهای رتابله را در سیستان و رخذ و زابلستان شنیده بودند، که بقوت و صلابت تام لشکرهای متهاجم تازی را محو میکردند، و در سنه ۸۰هـ جیش الطواویس عرب را از بین بردند. چون این نام طور اسم هیرو شهرت یافته بود، تازیان آنرا بر فرزندان خود نیز می نهادند، چنانچه یکنفر محدث معروف رتبیل بن صالح نیز وجود داشت، که

^(۲۲) همین کتاب ۱۶۳.

^(۲۳) دیوان الفرزذق: ۱/ ۳۲۴ که دران رتبیل به فتحه راء است.

علامه زبیدی در شرح قاموس تحت ماده الرتبیل ذکر او را آورده^(۲۴) و علامه ذهبی احادیث فراوان ازو نقل نموده است^(۲۵).

از تمام این دلایل لغوی و ادبی ثابت می آید، که اصل نام رتبیل بود، زیرا کلمه اصل زتبیل که مرحوم بهار آنرا اصل کلمه پنداشته در وزن عروضی بیت و قصیده مذکور نمی گنجد و اگر آنرا زنبیل فرض کنیم پس در تحد ماده الرتبیل نمی آید و چنانچه گذشت لغویان عربی ماده زنبیل را جداگانه آورده و در آن علمی را بشکل زنبیل ذکر کرده اند.

حدسی در تحلیل این نام

چون کلمه رتبیل از عرب یا هند و ماوراء النهر نیامده و ریشه آن داخلی است بنابراین تحلیل آنرا در السنه این سرزمین جستجو باید کرد، و چنین حدس میتوان زد، که جزو آخرین کلمه پیل باشد، و طوریکه راورتی گوید با (پال) که در آخر اسمای پښتو و هندی می آید هم‌ریشه خواهد بود، و بدین صورت املائی اصلی آن رتپیل باشد، که بنا بر عدم وجود فرق (ب و پ) در املائی عربی و فارسی کلاسیک همواره رتبیل به باء موحده نوشته شده است. در برخی اسمای قدیم کلمه پال از پالل و پیلل پښتو آمده که در هندی و سنسکریت هم پالنا بمعنی پروردن بود^(۲۶)، و در پښتو نظایر آن مینه پال (وطن

^(۲۴) تاج العروس ماده الرتبیل.

^(۲۵) مشتبه النسبه، ولی در منتهی الارب ۹۲/۲ این نام صالح بن رتبیل است.

^(۲۶) قاموس هندی از دنکن فوربس طبع لندن: ۱۶۷.

پرور) و خپل پال (خویش پرور) و در هندی رتن پال و گوپال و اندپال و جیپال و غیره است.

اما جزو اول کلمه در رتو هندی و اوستا دیده می شود، که در گاتها رتو Ratu بمعنی سرور روحانی و بزرگ مینوی آمده و بطور صفت حضرت زردشت هم استعمال شده که آنرا در جهان ترجمه کرده اند^(۲۷). و گویند اولین کسیکه بنظر زردشت آمد فرشته نیکی و هومنه بود^(۲۸)، که اعتقاد به ریتا Rita و اشا Asha یعنی مظهر عدالت و نظرم عالم معنوی را ازو آموخت^(۲۹) و این ریتا ریشه قدیم جزو اول کلمه رتپیل خواهد بود. زیرا در اسمای قدیم مردم این سرزمین همین کلمه خیلی مروج بود. در زبان اوستا اصل نام رستم پهلوان داستانی سیستان: راته + ستخمه Raotha + Staxma است، که در ادبیات پهلوی در کتاب درخت اسوریک رتو ستخمه آمده و بقول کریستین سین این جزو اول کلمه با اسم مادر رستم رت + آپت (رودآبد) یا بقول فردوسی رودابه دختر شاه کابل یکسانست. زیرا بنا بر عادت قدیمی که در تشکیل اسمی وجود داشت عادتاً اسم پدر یا مادر با نامهای پسران می آید^(۳۰). در فارسی نیز کلمه رد مفهوم هوشیار و خردمند داشت که ریشه آن رتو اوستاست. فردوسی گفت:

^(۲۷) فروردین یشت بند ۱۵۲.

^(۲۸) در پشتمو هومنه معنی نیک پندار و نیک عقیده دارد.

^(۲۹) تمدن ایرانی مقاله دومناس: ۸۲.

^(۳۰) کیانیان از کریستن سین ۲۰۳ و همین مؤلف در کتاب دیگر خود رته RTA را بمعنی نظام ابدی و حقیقت و قانون و دستور پرستش خدایان آورده است (مزدابریستی در ایران قدیم: ۳۲ طبع تهران ۱۳۳۶ش).

بپوشید درع سیاوش رد

زره راگره بر کمر بند زد^(۳۱)

از همین مقوله است که در سنسکریت Rati ربه النوع محبت و ستاره زهره و عشق و دوستداری بود^(۳۲). و در پبنتو ریشه این کلمه در اسم زنان راتو باقی مانده که بمعنی محبوبه روحانی و معشوقه مینویست. در اسمای مردان راتگل از همین ریشه است. رات = رت = رد یعنی سرور روحانی و محبوب + گل از ریشه کلمه تاریخی کول = کهولا = کهول که معنی مجموعی این نام (از خاندان سرور محبوب) است. ولی برخی در تخت تمایلات تعرب این نامها را معرب کرده راحتو و راحت گل نویسند، که ریشه قدیم و صالت تاریخی آنها گم کرده اند. پس بنا بر این تحلیل لغوی حدس کرده می توانیم که رتپیل نام بسیار زیبا و پرمعنای داخلی این سرزمین است بمعنی پرورنده عشق و سرور پرور یا پرورنده ربه النوع محبت، یا پرورنده رادان و خردمندان! ولی این حدس لغوی محتاج قرینه خارجی و دلیل قوی دیگریست که آنها ثابت گرداند.

علی ای حال بادلایل گذشته صورت صحیح کلمه رتپیل است نه زنتپیل مزعوم یا اشکال ممسوخ دیگر آن، و تا وقتیکه سند قاطعی در مقابل این تواتر لغوی و تاریخی بدست نیاید، باید شکل رتپیل را قبول کرد، و با حدس و ظن نمیتوان کلمه دیگری را بجای آن نشانده. البته اگر مسکایکی؟ و نوشته یی یا سندی قوی تر از آن عصر بدست آید، در تغییر این نام مدار اعتبار تواند بود.

^(۳۱) مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات فارسی از دکتر معین: ۱۲۸.

^(۳۲) قاموس هندی ۴۲۶ تالیف دنکن فوربس.